

# ● در آداب نقد و نقادی\*

محمد حسن خوشنویس

□ در این مختصر نیت آنست که با مرور بر معانی نقد و تعاریف آن و نیز سیر در تاریخچه نقد و نقادی و بر شمردن شرایط لازم نقد و نقاد، آثار سازنده یا مخرب نقد و نقادی در عرصه علم و هنر جامعه، مورد بررسی قرار گیرد و بار دیگر توجه اهل نظر به این مقوله خاص جلب گردد و بر ضرورت وجود جریان نقد سالم در جامعه تأکیدی دوباره نهاده شود.

«نقد در لغت بمعنای بهین چیزی برگزیدن و نظر کردن است در دراهم تا در آن بقول اهل لغت سره را از ناسره باز شناسند. معنی عیبجوئی نیز، که از لوازم به‌گزینی است ظاهراً از قدیم در اصل کلمه بوده است. این کلمه در فارسی و تازی بر وجه مجاز در مورد شناخت محاسن و معایب کلام بکار رفته است.»

لذا نقد را حق داوری و قضاوت درباره آثار فکری و ذوقی بشر دانسته‌اند، بنابراین مقام نقاد، مقام قاضی و داور است. از لحاظ ریشه شناسی نیز از زبانهای اروپائی کلمات La critique فرانسوی، Critic انگلیسی و Kritik آلمانی از ریشه Krinein یونانی به معنی قضاوت و داوری کردن و کریتس Kritis به معنی «قاضی یا داور» اخذ شده و کریتیکوس Kritikōs به عنوان «داور مطالب ادبی» اقلاد اوایل

\* دخول در تاریخ نقد و نقادی به معنی دخول در تاریخ و سابقه حق

و باطل در تاریخ عالم و آدم است، تا جایی که می توان گفت با خلقت آدم این تاریخ و سابقه آغاز شده است

قرن چهارم قبل از میلاد رایج بوده است. در فرهنگهای پهلوی و اوستائی نیز نقد مرادف با داوری و حکم آمده است.

در فرهنگهای مختلف نیز معادل و مشابه چنین معانی و تعبیری مضبوط است:

«نقد الدرهم و غیرها (در درهما و جز آنها نظر کرد تا خوب آنها را از بد جدا کند)

«نقد الکلام (عیب سخن را آشکار ساخت، سخن را نقد کرد)

«الانتقاد (آشکار کردن عیب قطعه‌ای ادبی یا فنی)»<sup>۱</sup>

«نقد (اظهر العيوب والمحاسن او احداهما): انتقاد کرد (خوب و بد چیزی را آشکار کرد)»<sup>۲</sup>

«النقد (بهترین چیزی برگزیدن، و سره کردن سیم)»<sup>۳</sup>

وقس علی هذا.

اما این حکم و داوری و «به‌گزینی» مستلزم داشتن ملاک حقیقی برای تشخیص صواب از خطا و خوب از بد است. ولی در تاریخ تفکر بشر از زمانی که وجود آدمی به نور معرفت روشن شده و یا بدنبال آن دچار تاریکی و جهل شده، همواره ملاکهای متفاوتی برای داوری در بین بوده است.

هر عالم و صاحب معرفتی برای تمییز حق از باطل و حقیقت از خطا متمسک به ملاکی می‌شود. همچنانکه در مباحث فلسفی Criteriology یعنی علم الانتقاد و فصل الخطاب فلسفی همیشه این بحث بوده است که ملاک حقیقی بودن علم و معرفت چیست. بعضی ملاک را بدهت و عده‌ای قول جمهور و قبول عام و اجماع علما و گروهی حجیت قول رجال و معصوم و اخبار آسمانی و بعضی حجیت برهان عقل که رجوع به اصول دارد دانسته‌اند.

در این باب، بطور کلی سه ملاک کلی در نقد و

تشخیص حق از باطل مطرح گردیده است: اول کلام الهی، دوم جهان و عقل جهانی، سوم انسان و ادراکات انسانی.

ملاک نخستین از آن مردمی است که کلام و اخبار آسمانی را حجت و فرقان حق و باطل می‌دانند. به عقیده این گروه که اهل کتب آسمانی یا تابعان اساطیر هستند، اساس تمییز حق و باطل، ودایع و مآثورات آسمانی است. اهل کتب آسمانی انبیاء را واسطه نزول این ودایع و مآثورات میدانند و اهل اساطیر شاعران و کاهنان را حامل چنین ملاکی دانسته‌اند.

به عقیده دسته دوم که با تفکر یونانی مأنوس‌اند، ملاک نقد، عقل آدمی است که مطابقت با عقل جهانی پیدامی‌کند و محل ظهور و واسطه شناخت علم واقع می‌شود. در اینجا حقیقت، مطابقت علم با واقع است. یعنی هر چه علم ما به واقعیت نزدیکتر باشد به همان نسبت به حقیقت نزدیکتر شده‌ایم.

ملاک دسته سوم عقل انسانی است. عقلی که خود، حق و باطل را برمی‌گزیند، در اینجا عالم واقع عالم نفسانی است. در این حوزه انفعالات نفسانی و وجدان فردی ملاک تمییز حق از باطل تلقی می‌شود.

با این وصف دخول در تاریخ نقد و نقادی بمعنی دخول در تاریخ و سابقه حق و باطل در تاریخ عالم و آدم است، تا جایی که می‌توان گفت که با خلقت آدم این تاریخ و سابقه آغاز شده است. در طول تاریخ همواره گروهی به اعتبار حجیت حق اندیشیده، داوری و به‌گزینی کرده و دست به نقد زده‌اند، و گروهی دیگر به اعتبار احتجاج ابلسی اندیشیده، برگزیده، داوری کرده و دست به نقد و نقادی زده‌اند. بسا این وجه تقسیم، بر مصداق این معنی مرور می‌کنیم:

آنجا که نقد به اعتبار حجیت حق دیده شده است

کلمه نقد یا در مقابل نسیه بکار رفته :

نقدها را بود آیا که عیاری گیرند

تا همه صومعه داران بی کاری گیرند  
و ترکیباتی در همین حدود (نقد صوفی ، نقد  
حال ، نقد وصال ، دم نقد و غیره) :

نقد صوفی ، نه همه صافی و بی غش باشد

ای بسا خرّقه که مستوجب آتش باشد

\*\*\*

طمع به «نقد وصال» تو ، حد ما نبُود

حوالتم به لب لعل همچو شکر کن

\*\*\*

زانکه صوفی در «دم نقد» است ، مست

لاجرم از کفر و ایمان ، برتر است

یا اینکه به معنی سره و ناسره کردن ، محک زدن  
امور عقلی و نظری و داوری کردن بکار رفته است .

ناصر خسرو آتش دوزخ را «ناقد عقل» و آشکار  
کننده اصل و ماهیت و طهارت و خبائث و سعادت و

نحاست آن می داند :

آتش دوزخ است ، ناقد عقل

اوشناسد زسیم پاك ، نحاس

مولانا نقد و نقادی را رسوا کننده زرق و ریای  
ریاکاران و آشکار کننده باطن آنها و محو کننده نقاب و

بزرگ ظاهر سازان می داند و می فرماید :

در میان ناقدان ، زرّقی متن

با محک ای قلب دون ، لافی مزین

و خاقانی گفته است :

از بهر عیار دانش اکنون به بلاد

کو صیرفی و کو محک و کو نقاد

پس برای نقد و گزینش و برای اینکه مایه چیزی یا  
امری روشن شود ، محک و معیار لازم است تا عیار و

درجه خلوص و غش هر چیز آشکار شود . اما هر کس  
به اعتبار محک و معیارش از سلیقه و ایده و

۹۹  
\* در طول تاریخ همواره گروهی  
به اعتبار حجیت حق اندیشیده ،  
داوری و به گزینی کرده و دست به  
نقد زده اند ، و گروهی دیگر  
به اعتبار احتجاج ابلیسی  
اندیشیده ، برگزیده ، داوری کرده  
و دست به نقد و نقادی زده اند .

\* برای نقد و گزینش و برای اینکه  
مایه چیزی یا امری روشن شود ،  
محک و معیار لازم است تا عیار و  
درجه خلوص و غش هر چیز  
آشکار شود .

۵۵

رب النوعی دفاع می کند و در مقابل این دفاع، علیه سلیقه و ایده و رب النوع دیگر به مبارزه برمی خیزد. آنگاه که نقد به اعتبار حجیت حق صورت گیرد، معیار باید مأخوذ از حق باشد. در این مقام بشر، جزوی از کل مطلق است و از کل مطلق تلقی کلمات می کند. در این گونه نقد، انسان هیچ دخالتی مبتنی بر نفسانیت خویش ندارد و همه چیز را با حکم و قول حق می سنجد و داوری و نقد می کند.

در این مقام یا نقد فردی می کنند، که هیچ کس از این نقد فارغ نیست و همه به اعتبار دغدغه هائی که دارند به اعمال خود نظر می کنند و همگی به محاسبه نقش خویش می پردازند.

با اینکه نقد غیر فردی می کنند و آثار دیگران را به نقد می کشند.

در این نوع نقد، در میان قدا و علاوه بر نقد صوری و مفهومی، نقد معنوی و باطنی نیز مهم بوده است: مولانای فرماید:

بشنوید ای دوستان، این داستان

خود حقیقت، نقد حال ماست آن

نقد حال خویش را گری بریم

هم زدینا، هم زعقی بر خوریم

نقد حال اعتناء از ظاهر به باطن و اعیان امور

است، التفات به تعاطی کلمات و احتراز از اشتغال به الفاظ است.

اما آنجا که نقد به اعتبار احتجاج ابلیسی باشد،

حجیت حق به فراموشی سپرده می شود و ابلیس

«خود» حجت می شود. برای کسانی هم که به

ابلیس اقتداء کنند «خود» و احتجاجهایشان حجت

می شود. اینها همه چیز را به اعتبار حفظ و نصیب

نفسانی خویش می سنجند و محک می زنند و نقد

می کنند.

در عصر حاضر نفس اماره دایر مدار همه امور و

حجت و ملاء تعیین حق و باطل شده است. برخی قائل به اصالت نفسانیت فردی هستند، مانند بلوک غرب سیاسی که تاکید بر فردگرایی دارند و برخی دیگر پیرو احساسات نفسانیت جمعی هستند، مانند بلوک شرق سیاسی که جمع گرا خوانده می شوند. با توجه به اینکه از عصری به عصر دیگر، روحیات و زبان و سایر خصایص انسانی فرق می کند، لذا نقد و ملاء و معیارهای آن نیز از زمانی به زمان دیگر متفاوت می شود.

در شاخه ادب، اولین ناقدان از فرهنگ یونان باستان زاده شدند. «اولین ناقد آریستوفان شاعر و

نمایشنامه نویس است. وی نمایشنامه «وزغ ها (Les

Grenouilles) را به نقد شعرای سه گانه تراژدی

«اشیل»، «سوفوکل» و «اورپید» اختصاص داده

است. «در قرون وسطی نقد و نقادی با ارزشهای

مسیحیت در آمیخت و به خدمت الهیات مسیحی در

آمد. در دوران رنسانس در برابر آثار نقد ادبی یونان و

روم باستان حس تحسین و اعجابی پدید آمد و

کوششی برای به نظم کشیدن قوانین هنر بعمل آمد.

فن شعر ارسطو بار دیگر مورد توجه قرار گرفت و

قالب های فراموش شده ادبی چون نمایشنامه و

حماسه، حیات تازه یافت.

قرن شانزدهم را قرن پدیدار شدن نقد ادبی در

فرانسه می دانند. در قرن هفدهم مخالفتها و

مقاومتهایی نسبت به اقتداء به پیشینیان ظهور کرد که با

اعلام نظر دکارت مبنی بر تقدم عقل، بنیان اصل

اقتداء ویرانی گرفت. در قرن هیجدهم نقد ادبی با

دانش زیبایی شناسی پیوند یافت و در قرن نوزدهم

بعنوان باب مشخصی در عالم شعر و ادب گشوده

گشت.

در واقع بسا رنسانس و ظهور نهضت های

سوئز کتیوسم کم کم بشر خود، مرجع رجوع و دایر

مدار امور قرار می گیرد و نقد و نقادی به دامان «امپرسیونیسم» و پسیکوآنالیزم می افتد. تحت عنوان آزادی نقد و نقادی عرصهٔ امپرسیسم سطحی و ناشیانه «اومانستی» گشوده می شود و امپرسیسم که اصالت را به قول و فعل و نظر - جهت داد شده و تحت سانسور - عوام می دهد، در کنار دموکراسی غربی - که چیزی جز اصالت دادن به سلطهٔ عوام از آن باقی نگذاشتند - یکه تاز عرصهٔ فرهنگ و ادب و هنر می شود. برای همین است که استقبال جهت داده شده و تحت سانسور و نظارت عوامانه از یک اثر ادبی و هنری، ملاک تشخیص و خوبی و امتیاز آن تلقی می شود.

در اینجا دیگر نقد برای شناخت حقیقت بکار نمی رود زیرا ملاکی برای تشخیص حق و باطل به معانی سابق الذکر آن وجود ندارد. در اینجا ما خود انتخاب می کنیم و برمی گزینیم و داوری می کنیم و در این گزینش و داوری مختاریم که روشهای مختلفی از جمله نقد بر مبنای اخلاق، روانشناسی، جامعه شناسی، زیبایی شناسی، اساطیر، تاریخ، ... را انتخاب کنیم. در اینجا انسان از هر قیدی آزاد می شود جز از قید منی و مائی. یعنی او باید تابع من و ما شود و نمی تواند ملاکی متعالی از خود، حتی ملاک خدایان یونانی را بپذیرد، زیرا دیگر خدایان یونانی و فوژیس و کاسموس یونانی نیز برایش مرده اند و جز خویش چیز دیگری نمی بیند که آنرا ملاک خود قرار دهد.

در اینجا سخن از ملاک و ضابطه می رود، همان ملاک و ضابطه اصلی مطرح می شود که نهایتاً به شئون نفسانی انسان بر میگردد.

چهرهٔ نقد و نقادی در قرن نوزدهم فرانسه، مشحون است از چنین طرز تلقی هائی از ضوابط نقد و نقادی. پیشگام این عرصه «مادام دوآستال» بود. او

معتقد بود که علل اخلاقی و سیاسی ای که مفهوم و مدلول ادبیات را دگرگون می کند به اندازه کفایت تجزیه و تحلیل نشده است. ویلمن (Villeman) نخستین کسی بود که به «انتقاد تاریخی» پرداخت. سرشناس ترین نمایندهٔ نقد در این عصر، سنت بو (Saint-Beuve) بود. او برای نقد هر اثر، در پی نویسنده اش به جستجوی منش و روانشناسی او می پرداخت و آنگاه دست به تشریح و تفسیر اثر می زد.

«اپولیت تن» روشهای فیزیولوژی را دربارهٔ ادبیات بکار بست و اصل و اساس اندیشه را ترشحی مانند دیگر ترشحات بدن دانست که منشاء و تاثیر آنرا طبق روشهای علوم طبیعی می توان بررسی کرد. پس از وی «برونتیر» دکترین تکامل را بر آثار ادبی اطلاق کرد. «ژول لومتر» نقد امپرسیونیستی را مطرح ساخت. به این معنی که در اینجا نقاد دربارهٔ نوشته ها و آثار ادبی و هنری از روی حس خاصی که به او دست می دهد داوری می کند. او می گفت: «در مقام تماس با آثاری که در اختیار من گذاشته می شود، جز توصیف خودم کاری انجام نمی دهم».

\*\*\*

و اما در کشور ما، با بروز انقلاب مشروطیت و در نتیجهٔ تماس غرب با ایران، تقلید از غرب رایج و حاکم شد. کم کم ضوابط و معیارهای قدما در نقد و نقادی جایشان را به ملاکها، ارزشها و محک های غربی دادند. نقد با انتقاد و عیب جوئی یکی شد و انتقاد نیز متوجه اوضاع موجود جامعه گردید. فرهنگ و تمدن غرب، شکوفا و متعالی معرفی شد و آنچه ما داشتیم متحجر و عقب مانده قلمداد گردید. در نتیجه، فرهنگ و ادب و هنر و دین و آئین موجود به اسم نقد به باد عیب جوئی و انتقاد گرفته شد و هویت فرهنگی مردم، خرافه زده و عقب مانده خوانده شد.

سردسته این قوم میرزا فتحعلی آخوندزاده (متوفی به سال ۱۲۹۵ هـ. ق.) بود. او نقدر را به شیوه اروپائی معرفی و ترویج کرد و در نامه‌ها و مکتوباتش نقد یا «کریتکا» را تشویق نمود. وی در یکی از نامه‌هایش چنین نوشته است: «... دول یوروپا بدین نظم و ترقی از دولت کریتکارسیده‌اند نه از دولت مواعظ و نصایح...» و در نامه‌ای دیگر: «کریتکا بی عیب گیری و بی سرزنش و بی استهزاء و بی تمسخر نوشته نمی شود...»<sup>۶</sup>

بعد از آخوندزاده، میرزا ملکم خان در رسایلش مسئله نقدر را با همان شیوه و سیاقی که ذکر آن رفت پی گرفت اما چون مسلمان نبود و در امور سیاسی نیز عمیقاً وارد شده بود، کارهایش ابعاد کارهای آخوندزاده را نیافت.

سومین نفر از این سلاله میرزا آقاخان کرمانی بود. نوع برخورد این پایه‌گذاران نقد جدید در ایران با مسئله نقد و نقادی سبب شد که پایه‌های جریان نقدی ناسالم و قدرت زده در ایران گذاشته شود و به تمام شاخه‌های فرهنگ و ادب و هنر سرایت کند. مطالب مجلات کاوه و ایرانشهر نمونه این جریان فکری است.

در دوره رضا خان انتقاد از اوضاع و احوال نظم خاصی پیدا کرد. «کانون پرورش افکار» پا گرفت و کلیه انتقادات به این کانون سپرده شد. در آن دوره انتقادات روشن تر و با چهره دولتی عنوان می شود. وجه تمایز آن با دوره قبل در این بود که در این ایام با چهره روشنفکری، از دولت و خرافات (و در واقع اصل دینداری) انتقاد می شد، اما در این دوره دیگر خبری از انتقاد از دولت به صورت سابق نیست.

در دوره محمد رضا پهلوی جریان کانون پرورش افکار ادامه یافت و جریانات چپ زده بی ضرر هم با چهره خاص روشنفکری به آن افزوده گشت. از

شهریور ۲۰ به بعد تقریباً مطبوعات ایران در قبضه این گروه قرار گرفت و آنها ارزشهای خود را مستقیم و غیر مستقیم تحمیل کردند که جلوه‌های آن هنوز هم در جراید ما وجود دارد.

در نتیجه، جو نقد ناسالم در جامعه تقویت و به آن دامن زده شد. حاصل این اوضاع، بروز آنچنان بیگانگی از خویشان شد که تاکنون نیز عوارض آن ادامه یافته است.

در شعر، آزادی و سفیدی آنچنان رایج شد که بکلی از توده مردم برید و هیچگونه رابطه فرهنگی و عاطفی با مردم برقرار نکرد. شاعر شعر نو که طاققت انتقاد را نداشت، پاسخ نقد نقاد را چنین داد که: «دکتر حمیدی شیرازی را بردار شعر خویش آونگ کرده‌ام».

در زمینه دیگر، انتقاد از موسیقی اصیل ایرانی نشانه روشنفکری می شود و صحبت از آن نمود عقب ماندگی، چرا که موسیقی ایرانی محدود و بسته است و چند پرده بیشتر ندارد اما موسیقی غربی بی انتهاست. حتی کار شیفتگی به غرب و بیگانگی از فرهنگ خودی بجائی رسید که خواننده‌ای ارمنی که ترانه‌های فارسی را با لهجه خاص ارمنی یا شاید آشوری می خواند و نام نامانوسی هم داشت، چون چیزی غیر از عرف عام بود. گل کرد و بازارش سکه شد.

در نقاشی نیز محافل روشنفکران و منازل اغنیاء آکنده از رنگ و طرح و تصویر و فضای غرب می شود و صحبت از مینیاتور ارتجاع هنری تلقی می گردد. در سینما نیز دیدن فیلمهای خارجی و شناختن هنرپیشگان خارجی ملاک اعتبار هنری و شناخت سینمایی روشنفکران می شود.

در چنین فضای غربی که خلق و خوی بیگانه بر آن حاکم شده بود، نقدی بنام «نقد پنبه‌زی» رایج

می شود و صفحات نشریات روز را می پوشاند. در کار نقادان بندرت نشانی از بصیرت، حس ذوق، عدل و انصاف، حس تشخیص و حتی سواد و شناخت فرهنگی و هنری دیده می شود. سطر سطر و جمله جمله بیشتر نقدها، سنگفرش میدان مبارزه‌ای عاری از اخلاق حسنه می شود و همه اختلافات در ستونهای مجلات حل و فصل می گردد.

البته در این میان بودند از فضلا، ادبا و اهل هنری که مشی و مرام دیگری را دنبال می کردند که طبعاً در اقلیت مطلق بودند و طرف خطاب ما در این گفتار نیستند.

در عرصه سینما هم که از عرصه‌های مورد تأکید ما در این گفتار است، بازاری بس آشفته تر از میدان ادب یا سایر هنرها وجود داشت.

«با عام شدن سینما در ایران و ظهور جایگاههای نمایش فیلم پدیده‌ای بنام سینمانویسی و بعدها نقد فیلم نیز رایج گشت.

در دوره‌ای خاص بحث سینمایی نوعی تفاخر به حساب آمد و به انحاء مختلف از استعمال کلمات خاص دور از فهم عوام گرفته تسا به رخ کشیدن فرنگستان و غیره تظاهر کرد. . .

در این ۴۳ سال آدمهای زیادی دست به قلم زده‌اند، زیرا که مجلات برای پر کردن جیب مفتخوره‌های مطبوعاتی همیشه به عده‌ای شایعه‌پرداز، خبرگیرنده و صفحه‌پرکن نیاز داشته است و البته به منتقد برای جور بودن جنس! گروهی از این منتقدین صرفاً به خاطر آشنائی با سردبیر، از حفظ بودن نام چند هنریشه و کارگردان و آشنائی با طرز بکار بردن يك فرهنگ لغت خارجی برای کشف معانی هنری آثار بی بدیل فرنگیان و حتی برای شغل، زد و بند کرده و نقد نوشته‌اند. . .<sup>۹</sup>

اما امروز نقد و نقادی باید چهره‌ای دیگر داشته باشد. زیرا که دیگر آن شعارها و گنده‌گوئیهای زاده دوران مشروطه در سرایش سقوت اعتباری خود افتاده‌اند. غرب جدید و معیارهای آن از حالت مطلق بدرآمده و به بی اعتباری افتاده است. در خود غرب نیز اکنون صحبت از پایان دوره جدید یا «مدرن» می شود و مدار گفتگوها و مسیر نگاهها بسوی عصر دیگری بنام پست مدرنیسم (Postmodernism) است. عصری که در آن کلیه معیارها و موازین تجدد و مدرن گرایی به تزلزل افتاده است. در این دوران ملت‌های آگاه راهشان را از غرب جدا می کنند. تاد ر سرنوشتی که راه غرب بدان منتهی می گردد غرق نشوند.

\*\*\*

در این بخش از گفتار به نحوی مختصر به شرح ویژگیهای نقد و نقاد و تمایز نقد سالم از نقد مخرب می پردازیم.

همانطور که اشاره رفت، نقد را از دیدگاهها و زوایای مختلف، به انواع گوناگونی تقسیم کرده‌اند، در میان این انواع، نقد اخلاقی دیرینه‌ترین آنهاست. پر واضح است که در اینگونه نقد، محور کار نقاد بر رعایت اخلاق و در واقع بر رعایت عدالت قرار دارد. چرا که از نظر فلسفی «خلق ملکه راسخ نفسانی است که بدون تکلف منشاء صدور افعال نیکو باشد و اصول خلق؛ شجاعت، عفت و حکمت است و مجموع هر سه عدالت»<sup>۹</sup>.

نقد تاریخی، از جمله دیگر شاخه‌های این هنر است. اینگونه نقد خصوصاً مفسر پدیده هنری است و آثار و شخصیت صاحب هنر را مورد توجه قرار می دهد. نقاد به شناختن و شناساندن، بیش از مقایسه و تفضیل یکی بر دیگری توجه می کند.

در نقد جامعه‌شناسانه، رابطه هنر و اجتماع مورد

\*\*\*

توجه نقاد قرار دارد و نقاد می‌کوشد که محیط زندگی هنرمند را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد و واکنش هنرمند را نسبت به آن بشناساند.

در نقد روانشناسانه رابطه میان هنرمند و اثر هنری آنچنان مورد تحلیل قرار می‌گیرد که رابطه میان بیمار و رویا، در چنین روشی منتقد با تفسیر علائم روانی در صدد کشف انگیزه‌های هنرمند برمی‌آید و روانکاوانه در پس اثر هنری دست به جستجوی (ضمیم) ناخودآگاه شخصیت هنرمند می‌زند.

گاهی نقاد فرهنگ اساطیری را مبنای کار خویش قرار می‌دهد و به تشریح عناصر فرهنگی یک اثر هنری با رجوع به سبانی میتولوژیک آن می‌پردازد.

دسته‌ای دیگر از نقادان آثار هنری مبنای زیبایی‌شناسی را ملاً کار خود قرار می‌دهند و معمولاً دچار فرم‌گرایی می‌شوند. شاید این مکتب واکنشی باشد در برابر تأکید بر ارزشهای روانشناسانه و جامعه‌شناسانه، تاریخی و حتی اخلاقی. چرا که صرفاً کیفیت و ارزشهای زیبایی‌شناختی برای نقاد ملاً اعتبار قرار می‌گیرد.

بهر حال در اینجا سر آن نداریم که به تشریح و تفسیر هر یک از مکاتب فوق‌ارویه‌های دیگر نقد و نقادی پردازیم، چرا که این خود موضوع بحث دیگری است. اما آنچه مدنظر ماست، معرفی یک جریان نقد سالم و سازنده است که صرف نظر از تمامی گرایشات و مکاتب مورد اشاره، همواره در آثار قدما و در میان کتب و مآثورات ما موجود بوده و باید نقاد امروز ما راهش را در میان اینهمه راه با عطف توجه به ارزشهای تعالی در دیدگاههای نقد قدما بیابد.

نقاد باید بین صاحب اثر هنری و خود اثر، با مخاطبین آن واسطه شود و لطایف و دقایق آنرا معلوم کند. و اگر معایب و نقایصی در آن آثار هست که

عامه ملتفت آنها نیستند و بهمین جهت راجع به آن آثار بیهوده در خوش بینی مبالغه می‌کنند آن معایب و نقایص را نیز آشکار بنمایند و از پرده بیرون اندازد تا قیمت حقیقی و بهای واقعی هر یک از آثار... معلوم و معین باشد. واضح است که نقادی قادر به این کار و برقراری چنین ارتباطی است، که هدفش صرفاً ارشاد و تربیت باشد.

منتقد دلایل احساسی را که به وی در مقابل کشف زیباییهای آثار هنری دست می‌دهد، به تجزیه و تحلیل می‌کشد و می‌کوشد تا دیگران را با مشارکت در این احساس، به پذیرش داوری اش درباره آن اثر وادارد.

نقاد باید از نادانی، بی‌خبری، حسد، تعصب و تلون رأی بدور باشد و به صفات بصیرت، حسن ذوق، عدل و انصاف، حس تشخیص و سواد آراسته باشد. او باید بداند که همانقدر که ایجاد یک اثر هنری بد خطاست، بد داوری کردن در باب آثار دیگران هم خطاست. منتقد خوب می‌تواند بدون آنکه هنرمندی پر آوازه و بزرگ باشد، نقادی بصیر، با حسن نیت و شهامت باشد تا هم مخاطبین آثار هنری را هدایتگر باشد، هم هنرمندان را.

اگر منتقد بتواند با شیوه و سبکی غیر فنی، با مردم رابطه برقرار کند، در واقع با ربط دادن ذهنیت هنرمند و مردم، از طریق انتقال حرف و کلام هنرمند، روی جامعه هنری اثر می‌گذارد و در واقع محور یک جریان صحیح و سالم فرهنگی قرار می‌گیرد. در واقع نقادان خوب، بهترین هنرشناسان هستند و حتی از صاحبان آثار هنری، پیام و ارزشهای آثار هنری را بهتر درک می‌کنند و با قالبی دیگر به بیسان آن می‌پردازند.

شمس قیس رازی در این مورد درست می‌گوید که «بسیار از جامه فروش خیلی



بهتر از استاد جولاه می‌تواند بهای واقعی يك جامه را بیان کند. البته گاه هست که استاد جولاه خود جامه فروشی نیز می‌کند. اما در این حال اگر قولش در خور توجه باشد، از جهت جولاهی نیست، از جهت بزازی است. <sup>۱۱</sup>

در باب تاثیر کار نقادان خوب در جریانات فرهنگی و هنری جوامع به نقل عین مطلبی از کتاب نقد ادبی بسنده می‌کنم: «... انتقاد چون مقتضیات هر زمان و حوایج ذوق و فکر هر نسل و هر قرن را باید در نظر بگیرد چشم به آینده می‌دوزد و شاعر و نویسنده را در طریق تحول و تکامل رهبری می‌کند. درست است که هنرمندان خود این حوایج و مقتضیات را درک می‌کنند، اما منتقد زودتر و قطعی‌تر این حوایج را بازمی‌شناسد. فقط انتقاد است که از طریق تشریح و تحلیل و طبقه‌بندی و قضاوت می‌تواند مشخص کند که هر کدام از متون و انواع ادبی در چه مرحله‌ای از تکامل هستند و تا کجا پیش رفته‌اند. فقط انتقاد است که می‌تواند تعیین کند که اثر ادبی باید چگونه باشد تا بتواند هم با اقتضای زمانه سازگار افتد و هم ارزش هنری داشته باشد.

لیکن اگر نویسندگان و شاعران، باز در برابر سیطره و حکومت انتقاد بخواهند مقاومت ورزند و به تسلیم و رضایت در ندهند انتقاد از طریق تاثیر و نفوذ در عامه یعنی عامه اهل ادب و ذوق، در آنان نفوذ می‌کند و بطور غیر مستقیم آنان را به طاعت و انقیاد و امتثال می‌دارد. به عبارت دیگر اگر منتقد نتواند افکار و عقاید نویسندگان و گویندگان را که گاه متمسک به سنن و موارث گذشته می‌باشند تغییر دهد با تاثیر و نفوذی که در ذوق و سلیقه خوانندگان آثار ادبی می‌کند نویسندگان و گویندگان را مجبور به متابعت از آراء و احکام خویش که متکی بر مقتضیات و حوایج دوران است تواند کرد. بوالسوء مولیر هر چند

نویسندگان متکلف و متصنع معاصر خود را که به اسلوب معروف به پرسیو (Percieux) سخن می‌گفتند نتوانستند از آن اسلوب باز دارند اما چنان در بنیاد ذوق و سلیقه مردم عصر خویش نفوذ کردند که دیگر کسی خریدار اسلوب «پرسیو» نشد و آن شیوه خود بخود از رواج و قبول افتاد. لسینگ نیز در ادبیات آلمان همین تاثیر را کرد و با آنکه آراء و عقاید او در آثار کسانی که در آن ایام بجد دنبال تقلید گویندگان فرانسوی بودند کارگر نیفتاد اما رفته رفته چنان محیط افکار عامه را برای اینگونه آثار تقلیدی، سرد و بیروح کرد که چندی بعد آنگونه آثار بکلی منسوخ گشت و از میان رفت. در چنین مواردی اگر چه تاثیر انتقاد بطنی و مع الواسطه است اما مطمئن تر و قاطع تر و نافذتر است. <sup>۱۲</sup>

بهر حال آنچه بنام نقد و نقادی بعنوان يك جریان نافع مورد تشویق و مدح قرار می‌گیرد، نقدی است که سازنده باشد و از نقد محزب حداکثر فاصله خویش را حفظ کند. نقد مخرب همان است که در طول تاریخ، اهل فکر و ذوق را نسبت به نقادان بدبین ساخته تا جائی که منتقدان را به خرمگس هائی که روی پیکر اسب می‌نشینند تا او را از شخم زدن زمین باز دارند، تشبیه کرده‌اند. یا حافظ در باب آنها فرموده:

خמוש حافظ و این نکته‌های چون زرسرخ  
نگاهدار که قلاب شهر صراف است  
نقد مخرب سلاح فرمالیسم را برمی‌دارد و همه چیز و همه کس را منکوب می‌کند، یا میدان به نسوختگان نمی‌دهد و اشراف منشانه به خطرناکترین آفت فکر و هنر و ابتکار تبدیل می‌شود. نقاد باید با مطالعه و مشاهده همه آثار يك هنرمند نسبت به کلیت هر اثر اظهار نظر کند و تنها به يك اثر یا بخشی از يك اثر هنری اکتفا نکند. خطرناکترین و

لفزنده‌ترین راه این است که با مشاهده و مطالعه بخشی از یک اثر، نسبت به کل آن اظهار نظر و داوری شود.

نمونه‌های نقد سالم را نزد برخی قدما می‌توان یافت. آنجائی که قدما دست به نقد فکر و اثری علمی و هنری می‌زده‌اند با رعایت تمامی اصول اخلاقی و با احاطه کامل بر حوزه علمی و فنی مباحثی که مورد نقد قرار می‌داده‌اند، غالباً چنین می‌کرده‌اند؛ ابتدا قول نویسنده را با احترام کامل ذکر می‌کرده‌اند: «قال استاد الاعظم . . . سپس آراء سایر اهل نظر را پیرامون موضوع می‌آورده‌اند: «و اما بعض الاساتید معتقدون به . . .» و سپس قول خویش را در باب موضوع می‌آورده‌اند: «و اما انا اقول . . .» و در پایان بدون آنکه دچار هتک حرمتی شوند از سرب می‌دانشی به فحاشی و تخطئه بپردازند، قضاوت نهائی را به خداوند می‌سپرده‌اند: «والله اعلم بالصواب».

امروز ما محتاج یک جریان قوی و وسیع نقد سالم در صحنه ادب و فرهنگ و هنرمان هستیم. یقیناً این جریان نمی‌تواند هیچ یک از قالبهای رایج در غرب را ملاک و راهنمای کار خویش قرار دهد. البته باید از تمامی شیوه‌ها و رویه‌های برخورد با آثار فکری و هنری که سابقاً ذکر برخی از این شیوه‌ها رفت، بهره جست، اما راه نو، نقد نومی طلبید. نوبه مفهومی که با عرف عام و عرف جاری مغایرت داشته باشد. به باطن و اعیان امور اعتناء داشته باشد و از اشتغال به الفاظ و استغراق در ظاهر امور و ورطه‌های خلاف اخلاق، احتراز نماید. این جریان برای سالم بودن و سالم ماندن باید موارد انحراف را بشناسد و از آن اجتناب ورزد. از ابتلاء به سوبزکتیویسم و امپرسیونیسم و پسیکولوژیسم و سوسیولوژیسم حاکم بر تفکر و جامعه فرهنگی غرب بپرهیزد و زبانی

سالم به اعتبار به زبان متقدمان اختیار کند. اگر با اهل تخصص روبروست به نقد خویش خصلت مدرسی ببخشد و کالبد شکافانه، جزئیات را با وام‌گیری از زبان حرفه‌ای بیان نماید. اما هر گاه با مردم طرف است، خلاف این شیوه را برگزیند.

بحث درباره شیوه‌های نقد فیلم موضوعی جداگانه است و به گفتاری دیگر نیاز دارد. این بحث در واقع مقدمه‌ای است بر مباحثی چون: «نقد چیست و انواع آن»، «تاریخ و تحول نقد در غرب و ایران»، «آداب و اخلاق نقادی»، «معیارهای نقد و نقادی» و «نقد در سینما» که امیدوارم در آینده توفیق پرداختن به آنها را بیابم.

#### پاورقی

\* لازم به یادآوری است که اصل این مطلب ابتدا به صورت سخنرانی طی ششمین جشنواره سینمای جوان به توسط آقای محمدحسن خوشنویس ایراد شد ولی از آنجا که حاوی نکات با اهمیتی در باب نقد و نقادی بود تصمیم گرفته شد تا فشرده‌ای از آن در اینجا به صورت مقاله چاپ شود.

- ۱- نقد ادبی، عبدالحسین زرین کوب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۴، ج ۱، ص ۶.
- ۲- فرهنگ لاروس
- ۳- مجمع اللغات
- ۴- دستور الاخوان
- ۵- در نقد و ادب، محمد مندور، ترجمه دکتر علی شریعتی، ص ۱۴-۱۵.
- ۶- اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، فریدون آدمیت، تهران، خوارزمی، ۱۳۴۹، ص ۵۸-۵۹.
- ۷- همان، ص ۵۷.
- ۸- محمد تهامی نژاد، «۴۳ سال نقد فیلم در ایران»، در کتاب نقد فیلم در ایران، تهران، بابل ۱۳۵۲.
- ۹- فرهنگ لغات و اصطلاحات فلسفی، دکتر سیدجعفر سجادی، تهران کتابفروشی بوذرجمهری، ۱۳۳۸، ص ۱۳۳.
- ۱۰- نقد ادبی، عبدالحسین زرین کوب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۴، ج ۱۰، ص ۱۲.
- ۱۱- شعر می‌دو، شعر می‌نقاب، عبدالحسین زرین کوب، تهران، جاویدان، ۱۳۵۵، ص ۹.
- ۱۲- نقد ادبی، عبدالحسین زرین کوب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۴، ج ۱۰، ص ۳۵.